

به نام خدا

## درس سوم (سفر به بصره) جواد صمدی پور - دی ۱۳۹۵

\* سه ماه بود موی سر باز نکرده بودیم<sup>۱</sup>. شوخ<sup>۲</sup> از خود باز کنیم<sup>۳</sup>.

۱- موی سر، کوتاه نکرده بودیم (اصلاح نکرده بودیم)، ۲- چرک و آلودگی، ۳- دور کنیم

\* مُکاری<sup>۱</sup> از ما سی دینار مغربی<sup>۲</sup> می خواست.

۱- کسی که اسب یا شتر کرایه می دهد. ۲- دینار: واحد پول (از جنس طلا) دینار مغربی: دینار مراکشی

\* چنان که هستی برنشین<sup>۱</sup> و به نزدیک من آی<sup>۲</sup>. رُقعهای<sup>۳</sup> نوشتم.

۱- سوار شو (بر اسب یا شتر)، ۲- بیا، ۳- نامه ای کوتاه

\* قیاس کند که مرا اهلیت، چیست: بسنجد که شایستگی من تا چه حد است.

\* در حال سی دینار فرستاد. نیکومنظر و متواضع و متدین: خوش چهره و فروتن و دیندار

بی درنگ

\* ما را به نزدیک خویش بازگرفت.

پذیرفت.

\* کرای شتر = کرایه شتر.

\* خدای از عذاب «دین» فَرَج دهد: پروردگار، از عذابِ بدهکاری رها سازد (بندگان را)

\* ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد: ما را با تحفه و هدیه و احترام، از راه دریایی، روانه ساخت (فرستاد).

\* چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم در آمدند و خدمت کردند: تا اینکه ما وارد حمام شدیم

و کیسه کش مُشت و مال دهنده (ماساژور) داخل شدند و وظیفه خود را انجام دادند.

\* هر که در مَسَلخ گرمابه بود: تمام افرادی که در رختکن گرمابه بودند.

به زبان تازی گفتم: عربی

\* به شدتی که از روزگار، پیش آید: سختی

\* از فضل خدا نومید نباید شد: لطف و رحمت

\* او، تعالی، رحیم است: بلندمرتبه است (فعل سوم شخص)

\* از آن دل مشغولی<sup>۱</sup>، تنها برنشست<sup>۲</sup> گردِ گوسفندانِ من، نیارستی گشت<sup>۳</sup>

۱- نگرانی و دلواپسی، ۲- سوار [اسب] شد، ۳- جرأت نمی کرد پرسه بزند

\* به شهر رفتمی<sup>۱</sup> به شغلی<sup>۲</sup>، قضا را: اتفاقاً

۱- می رفتم (ماضی استمراری)، ۲- کاری

\* به جامه اندر مآند: محتاج لباس شود

\* گرگی روی به رَمه آورده بود: گله (گوسفندان)

\* سگ هیچ آواز نداد: پارس نکرد

\* تباهی کارِ گوسفندانِ من، از بی راهی سگ بوده است: گمراهی